

دکتر مصطفی محمود
سینهادی خسرو شاهی



علم می آموزد

. . . گفتیم که فلسفه وحدت وجود هندی ، نتوانست مراقتاع کند ، وازنو بسوی علم ، روی آوردم . . . بررسی های علمی من درباره سلول زنده ، زیر میکروسکوب ، آموزشهای دیگری بمن داد .

وحدت وجود هندی در واقع يك عبارت شعرگونه و صوفیانه ای بود ، و نمی توانست « صادقانه » باشد . حقیقتی را که علم ثابت می کند اینست که همه چیز در ساختمان اولیه از يك « وحدت » برخوردارند . وحدت در « نخستین ماده » ای که همه چیز ، از آن ساخته شده است . هر موجود جهان هستی ، اعم از نباتات ، حیوانات و انسان ، با ترکیبی از کربن ، هیدروژن و اکسیژن بوجود آمده است . . . و بهمین دلیل ، وقتی آنها را آتش بزنند ، همه شان ذغال می شوند . و این راهم می دانیم که همه موجودات هستی ، در ساختمان کلی خود ، بر پایه سلولهای تک واحدی استوارند ! . . .

برای بار دیگر از علم هیئت ، شیمی و علوم هسته ای می آموزیم که خود کربن و همچنین همه عناصر دیگر ، از پخته شدن يك عنصر در درون دیگ های پر جوش ستاره ها ، بوجود آمده اند که همان هیدروژن باشد .

هیدروژن در درون این دیگ های جوشان تحت شرایط حرارت ها و فشارهای مختلف به : هلیوم ، کربن ، سیلیکون ، کوبالت ، نیکل ، آهن و . . . تبدیل می شود و بدین ترتیب

همه موجودات هستی ، در اصل از يك ماده بوجود می آیند . و اختلاف میان يك موجود و موجود دیگر ، یا يك گروه با گروه دیگر ، ناشی از اختلاف در کیفیت یا کمیت و معادله تکوینی است ولی ماده اصلی ، یکی است و شاید راز احساس نوعی همبستگی و پیوند بین انسان و حیوان یا نوعی انس بینی و عطر گل و یا چشم و منظره زیبای غروب از همینجا ناشی شده است ! و شاید هم راز توازن و هارمونی موجود بین همه اعضاء هستی ، از همینجا بوجود آمده است . ولی لازمه این نوع برداشت ، این نخواهد بود که بگوئیم « خداوند » همان « هستی » است و « آفریننده » همان « آفریده » است . که این يك بافت صوفیانه غیر علمی است .

* * *

شاید بتوان با این تشبیه مسئله را روشنتر بیان کرد : اگر يك منتقد هنری در برابر يك سری تابلوی نقاشی قرار بگیرد و در آنها يك نوع وحدت فنی و هنری بین همه تابلوها به بیند که با رنگهای گونه گونه ، و بر روی يك نوع کاغذ یا پارچه ، ترسیم شده ، و يك وحدت آشکار در سبک نقاشی همه آنها دیده می شود ، نتیجه گیری نهائی برای منتقد هنری این خواهد بود که همه این تابلوها را ، هنريك فرد بوجود آورده است .

پس وحدت محسوس در میان موجودات جهان هستی ، نشان دهنده یگانگی خالق آنها است و این هرگز بآن معنی نخواهد بود که این موجودات ، خود آفریننده آنها باشند ، همانطور که يك منتقد هنری ، هرگز نمی گوید که این تابلوها ، خود نقاشی است .

بنظر من وحدت وجود ادعائی هندی ، يك افسانه خرافی صوفیانه ایست که ناشی از خوش باوری و سادگی ذهنی است و علم هرگز آنرا نمی پذیرد و عقل هم از باور داشتن آن ، احساس آرامش واقعی نمی کند .

آنچه را که علم در این زمینه اثبات می کند ، وجود نوعی وحدت بین همه ظواهر هستی است . وحدت ماده ، وحدت سبک ، وحدت قوانین و نظام حاکم بر عالم خلقت است و این در نهایت ، نشان میدهد که آفریننده همه اینها یکی است و همکاری دیگری ، در ایجاد آنها تأثیری ندارد .

علم همچنان بما می گوید که این آفریننده ، اگر تعبیر ناقص نباشد - يك وجود جامع و کاملی است که آفریده های خود را در تکامل و در ادامه زندگی ، راهنمایی می کند . این نیروی برتر ، برای تخم درختهای صحرائی ، بالهای پرنده ای می دهد تا بتوانند با پرواز خود از زیبا بانهای خشك و بی آب عبور کنند و در مکان مناسبی فرود آیند .

همین نیرو ، تخم پشه را بادوکیسه همراه می سازد تا وقتی در سطح آب قرار می گیرد ، روی آب بماند و زیر آب غرق نشود. وبدون شك ، پشه نمی توانست قوانین «ارشمیدس» را درك كند تا برای حفظ توازن ، دوکیسه همراه تخم ، روی آب رها کند .

پس این همان نیروی کلی جهان هستی است که همه چیز را آفریده است و همه آنها را با وسائل ادامه زندگی ، مجهز ساخته است و این آفریننده برتری است که همه چیز را می داند و به هر کاری توانائی دارد و طبیعی است که چنین نیروی برتری : یگانه ، نیرومند ، عالم ، محیط تمام موجودات ، بینا و آگاه باشد و آنچه آن متعالی و برتر باشد که صفات را به موجودات جهان هستی ببخشد و خود از هر گونه صفت مادی بدور باشد ، البته پیوند بین این آفریننده و همه آفریده هایش ، همواره استوار است و او ، از خونی که در رگهای آفریده اش در جریانست ، پائینتر است و . . .

. . . بدین ترتیب ، علم مرا با اندیشه کامل اسلامی درباره خدا - الله - آشنا ساخت و روح مرا از سرگشتگی و آشتگی نجات داد .

. . . و این گفتار که « وجود ازلی » است ، چون « عدم » ، معدوم است ولی وجود « موجود » ، يك نوع بازی با الفاظ یا جدل لفظی است .

عدم در واقع امر ، غیر معدوم است . و تجسم عدم در ذهن و اندیشه ، معدوم بودن آن را نمی کند . پس « عدم » در واقع ، نفی چیزیست که مانمی دانیم ولی این نفی ، « نفی مطلق » مساوی با « محومطلق » نیست و اصولاً مسئله عدم مطلق يك فرضیه مانند فرضیه صفر ریاضی است . . . و هرگز صحیح نیست که بین فرضیه و واقعیت ، فرقی قائل نشویم و نمی توان واقعیت را بانوعی اندیشه ذهنی یکسان دانست و مثلاً گفت که « عدم ، معدوم » است و بعد هم آنرا يك امر وجودی فرض کرد که يك سلسله احکام واقعی بر آن مترتب گردد . . . این يك تناقض آشکار و يك سفسطه جدلی است . همانطور که در گفتن اینکه وجود ، موجود است همان خلط بی مورد بچشم می خورد . . . چرا که « وجود » ، تجرید ذهنی و « موجود » يك امر محسوس است .

اصولاً کلمه « عدم » و « وجود » هر دو مانند صفرویی نهایت ، يك تجرید ذهنی است و هرگز منطقی نیست که بین آنها و واقعیت های عینی و ملموس ، هماهنگی و يك نواختی فرض کنیم .

* * *

بدین ترتیب نمی توان گفت که جهان هستی ازلی است . . . بلکه طبق شهادت علم ،

یعنی اصل دوم «ترمودینامیک» - دینامیک» حرارتی - ثابت می‌کند که جهان هستی يك پدیده و مخلوقتی است که «آغاز»ی داشته است .

اصل دوم «ترمودینامیک» می‌گوید : حرارت از مرحله غلیان و جوشی به مرحله سردی می‌گراید ، یعنی از مرحله حرارت برتر به حرارت پست‌تر و آنگاه که تبادل حرارتی متوقف شد ، تعادل برقرار شده ، زندگی آغاز می‌گردد و سپس سردی می‌گراید .. و اگر جهان هستی « ابدی و ازلی» وبدون آغاز بود ، در این مدت دراز غیر معلوم ، هرگونه آثار زندگی از بین می‌رفت و همه ستاره‌ها نیز به سردی می‌گرایید و همه چیز پایان می‌پذیرفت . . . همین اصل علمی ، دلیل روشنی است بر اینکه جهان هستی سرآغازی داشته است . همین رستاخیز کوچکی که در مرگ ، تمدن‌ها ، افراد ، ستاره‌ها ، حیوانات ، نباتات و پایان یافتن لحظه‌ها ، سالها ، قرن‌ها جلوه گرمی‌شود ، يك اشاره کوچک به رستاخیز بزرگی است که سرانجام هستی به آن خواهد رسید .

علم راستین ، هرگز باین راستین متضاد نیست ، بلکه همواره پشتیبان حقیقت‌ها بوده است . ولی متأسفانه در عصر ما ، هر چیزی را که موجب شك و تردید در معتقدات مذهبی باشد ، مارک علم به آن می‌چسبانند و اندیشه و خرد را ، « همه چیز» می‌دانند البته اگر انسان در چهارچوب تمدن مادی همگام با هواپیماها ، سفینه‌های فضائی ، قمرهای مصنوعی و دیگر پدیده‌های شگرف صنعت و تکنیک ، محصور گردد ، و در عمل ، و برخلاف نیاز درونی و حس معنوی ، خود را تنها به تمدن مادی وابسته بداند ، طبیعی خواهد بود که هر لحظه صدای « ماده » را بشنود که می‌گوید : « من همه چیز» هستم . (۱)

ولی باید از انسان اندیشمند معاصر پرسید آیا واقعیت نیز چنین است ؟ آیا اصول علمی عصر ما این اندیشه مادی‌گرایی را رد نمی‌کند ؟ داوری همگام با انصاف ، پاسخ صحیح را بشما خواهد داد .



۱ - از کتاب « رحلتی من الشك الى الايمان » دکتر مصطفی محمود (با کمی تفصیل)

چاپ قاهره صنفه ۷-۱۷